



صبحاحی بیدگلی پیشاهنگ نام آور دوره بازگشت ادبی

عبدالله موحدی*

چکیده:

حاجی سلیمان صباحی بیدگلی (م حدود ۱۲۱۳ ه‍.ق) یکی از آشناترین چهره‌های دوره بازگشت ادبی در پایان سده دوازدهم هجری است. وی که پس از پیمودن مراحل از تکامل ادبی در زادگاه خود بیدگل به مصاحبت شاعر نام‌آور عصر زندیه، حاجی لطفعلی بیگ آذر بیگدلی توفیق یافت، توانست در پرتو حمایت‌های بی‌دریغ این شاعر به نقطه اوج تکامل ادبی دست یابد و گوی سخنوری و گشاده‌زبانی را از همگان بریاید. صباحی به مدد آذر توانست به حلقه ادبی مشتاق اصفهانی راه پیدا کند و با نشان دادن استعداد خارقالعاده خود در سرون غزل و قصیده نام خویش را به عنوان یکی از نام‌آورترین پیشاهنگان دوره بازگشت ادبی در تاریخ ادبیات فارسی جاودانه سازد.

صبحاحی بیدگلی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی

* استادیار دانشگاه کاشان



نوشته پیش‌رو مروری است بر زندگی و آثار این قصیده‌سرای بزرگ نیمه دوم سده دوازدهم و دهه نخست سده سیزدهم هجری.

کلیدواژه‌ها:

صبحاحی بیدگلی، آذر بیگدلی، مشتاق اصفهانی، دوره بازگشت، غزل، قصیده.

مقدمه

شاید پیش از آنکه مرا به عنوان دانش‌آموز کلاس اول ابتدایی در دبستان صباحی بیدگلی نام‌نویسی کنند، از رهگذر ترکیب‌بند معروف آن بزرگ در وقایع عاشورا که با آوای حزین یکی از روحانیون دل‌سوخته محلی بر فراز منبر خوانده می‌شد، با نام این شاعر نام‌آور آشنا شدم. از آن پس جز آنکه این نام را هر روز بر بالای سر در دبستان می‌دیدم و هر سال در کارنامه تحصیلی خود مشاهده می‌کردم، نرم‌نرمک از این و آن آگاهی‌هایی نه چندان درخور، نسبت به این شخصیت ادبی عصر بازگشت پیدا کردم تا آنکه در اوان دوره آموزش حوزوی (۱۳۴۵ خورشیدی) که مرا با کتابخانه ارجمند و بهاور مدرسه علمیه امام خمینی (ره) - سلطانی سابق - انسی پیدا شده بود، شادروان اللهیار صالح را می‌دیدم که گاهی به آنجا سری می‌زد و یک راست به سوی قفسه‌ای می‌رفت و کتابی را برمی‌داشت و از روی آن چیزهایی را یادداشت می‌کرد و با آب و تاب برای حاضران که به گرد او به احترام نشسته بودند، داد سخن می‌داد. روزی به حس کنجکاوی پس از پایان کار او، به سوی قفسه رفته کتاب مزبور را برداشتم تا بدانم چیست که اعجاب آن مرد محترم را برانگیخته است؟ این نخستین بار بود که دست‌های کودکانه من، دیوان صباحی بیدگلی را لمس می‌کرد. از آن پس این کتاب همدم تنهایی‌هایم شد و در کنار بوستان سعدی که به ۲۵ ریال پول جایزه درسی خریده بودم، مرا سرگرم می‌داشت. صورت‌هایی از تخیلات کودکانه آن دوران، بیتک‌هایی شد که در قالب غزلی خام و ابتدایی در همان زمان‌ها در دفتر اشعارم نشست. شاید ناروا نباشد به یاد حال و هوای دوره نوجوانی درنگی کوتاه در کنار آن شعر خام و کودکانه صورت پذیرد.

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



به یاد صباحی

ساقی شتاب گیر و بیاور صراحی‌ام
خود گر کسی نیم ز دیار صباحی‌ام
نادیده اوستاد به بحر ادب نگر
چابک‌تر از تمامی یاران صباحی‌ام
از خاستگاه بید و گل ذوق آمدم
انباز یاسمین و انیس اقاحی‌ام
مجنون عشق لیلی حسنم به سان بید
چون گل اسیر لطف نسیم صباحی‌ام
قربانیان گرفته سلیمان حسن و من
ایدون یکی به لطف سخن زان اضاحی‌ام
من روح بید عشقم و ریحانه غزل
با روح و جان به راحت گل مست راحی‌ام
در شهر ذوق و شعر مرا ره دهید از آنک
هرچند طفل شاعرکی زین نواحی‌ام
کانون شکر است صباحی به شاعری
من هم نمک‌فروشم و اینت ملاحی‌ام

چنان‌که ملاحظه می‌شود هنوز هم پس از تراشکاری‌های گاهگاهی، نشانه‌های ذهن کودکی که ادای بزرگترها را درمی‌آورد، از آن پیداست. باری نام و شرح حال کوتاه یا بلند به همراه نمونه‌هایی از آثار صباحی از زمان حیات آن مرحوم بدین سو، در شمار فراوانی از تذکره‌ها و کتاب‌های تراجم آمده است. همچنین مقالات مستقلی در زندگی و شخصیت این شاعر از سوی بعضی از اهل فضل به نگارش درآمده و منتشر شده است. (ر.ک: فرهنگ سخنوران، ص ۳۳۰) با این همه، شاید نوشته حاضر دارای نکته‌هایی باشد که برای اهل پژوهش، سودمند افتد ان‌شاءالله.

صباحی بیدگی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی



دیوان صباحی برای نخستین بار در سال ۱۳۳۸ خورشیدی با تصحیح روان‌شاد، پرتو بیضایی و اهتمام شاعر توانای معاصر، عباس کی‌منش «مشفق کاشانی» چاپ شد. پس از آن چاپی نه چندان مرغوب از این دیوان به همراه دیوان‌های شش تن از دیگر شاعران با نام هفت شهر عشق به بازار آمد. در سال ۶۴ شمسی، بر اساس چاپ سال ۳۸ و دو سه نسخه خطی، یک بار دیگر چاپی از این دیوان، نه درخور شأن شاعر، به هر روی دیده اهل ادب را روشن کرد. چندی است که شنیده می‌شود تصحیحی نو از دیوان این شاعر به همت برخی از اهل فضل بر پایه نسخه‌هایی نویافته در حال انجام است، از این روی دوستانی از این بنده خواستند یادداشت‌های خود را درباره صباحی و شعر او در قالب نوشته‌ای کوتاه، سامانی بخشیده و در اختیار یاران قرار دهم. اکنون این شما یاران و این هم آن یادداشت‌ها؛ امید که مقبول افتد.

نام

همه، او را سلیمان خوانده‌اند. تذکره‌نویسان و وقایع‌نگاران معاصر او که وی را دیده یا از سروده‌های او چیزی به نقل آورده‌اند، جز این نام و شناسه برای او نمی‌شناسند (آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۵۳۱؛ تحفة العالم، ص ۲۲۱؛ تذکره اختر، ص ۱۲۰؛ گلشن مراد، ص ۴۱۶) و چون در جوانی، توفیق انجام مناسک حج یافته، به عنوان حاجی سلیمان شهره گشته است.

اینکه در حدیقه الشعر، نام او را سلیمان بیک دانسته (۹۸۸/۲) و بعضی از معاصران به دنبال آن، او را حاجی سلیمان بیک خوانده‌اند (از صبا تا نیما، ۲۰/۱) توجیه روشنی ندارد جز اینکه گفته شود: این عنوان تشریفاتی بیک که بیشتر ترک‌ها برای نجیب‌زادگان خود به کار می‌برند (فرهنگ معین، ذیل واژه بیک)، از رهگذر مصاحبت صباحی با حاجی لطفعلی بیک آذر بیگدلی، شاعر نام‌آور سده دوازدهم، ناخواسته بر زبان و قلم آنان گذشته است. بدین منوال، نام سلمان هم که در سیاحت‌نامه ابراهیم بیک برای او آمده است (۱۲۷/۳) خطایی خوانشی یا نگارشی است.

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



زادسال

زادسال شاعر به درستی روشن نیست، اما به دلایلی که پس از این خواهد آمد، می‌توان حدس زد که وی به سال ۱۱۴۰ ه یا اندکی پیش از آن به دنیا آمده باشد. صباحی، بی‌گمان در بیدگل زاده شد و تمامی کودکی و نوجوانی و بیشتر عمر خود را در آنجا سپری کرد و جز سفری به مکه^۱ و سکونت مدتی در شیراز^۲ و سفرهای کوتاهی به قم و اصفهان^۳ و مشهد (ر.ک: دیوان صباحی، ص ۸۴) و اعتاب مقدسه عراق ماندگاری و وابستگی نسبت به جایی برای او شناخته نیست. بدین روی، آنچه در سیاحت‌نامه ابراهیم بیک مبنی بر اصفهانی بودن او ثبت شده است (۱۲۷/۳) مسامحه‌ای بیش نیست.

بیدگل

برابر گواهی تاریخ از گذشته دور «بیدگل» از نواحی آباد (ر.ک: رساله شرح الاحوال «خطی»، ص ۶؛ تاریخ کاشان، ص ۳۲؛ قم‌نامه، ص ۲۹۸) در شمال کاشان و از مراکز صنعتی در روزگار شاعر به شمار می‌رفته است و به رغم کویری بودن آن به برکت کاریزها، آب‌روها و قنات‌های فراوانی که از جهت قبله به سوی سرازیر بوده^۴ بر خلاف برداشت غیر مستند کسانی چون دیوان بیکی شیرازی (حديقة الشعراء، ۹۸۸/۲) دارای باغات و مزارع سرسبز و محصولات کشاورزی فراوان بوده و برابر گزارش میر عبداللطیف خان شوشتری یکی از دیهات معموره کاشان و به خوبی آب و هوا، شهره دوران بوده است (تحفة العالم، ص ۲۲۱) و به هر حال هوای روزهایش نه چندان طاقت‌فرسا و در شب دارای هوایی بسیار لطیف و فرح‌بخش است. صد سال پس از عصر صباحی میرزا محمدرضا و صاف بیدگلی، شاعر عصر ناصری، گوشه‌هایی از پیشینه آبادان این ناحیه پیش از قتل و غارت لشکر افغان و ابواب‌گیری نادری و... و بقایای آن آبادانی پس از یک قرن گزارش کرده و از جمله گفته است: «... و آب‌انبارهای قدیم البنا که با شدت برودت آب آن‌ها مردم در تابستان از یخ بی‌نیازند.» (چراغان، ص ۱۰-۱۲)

صبحاحی بیدگلی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی



به نظر می‌رسد که صاحب حدیقه الشعرا از تعبیرات استعاری و کنایی برخی از سروده‌های صباحی، برداشتی ناروا کرده و گفته است: «بیدگل اسمی است بی‌مسمّا زیرا که درخت ندارد تا به بید و گل چه رسد.»

صبحاحی در پایان یکی از غزل‌هایش به اقتضای این غزل دلربای سعدی:
دو هفته می‌گذرد کآن مه دو هفته ندیدم^۵

به جان رسیدم از آن تا به خدمتش نرسیدم

حریف عهد مودت شکست و من نشکستم

خلیل بیخ ارادت برید و من نبریدم

(کلیات سعدی، ص ۴۲۹)

گفته است:

وطن به بیدگل اما کسی ندیده صباحی به دست دسته گل یا به فرق شاخه بیدم
(دیوان صباحی، ص ۲۹)

مضامین عاشقانه این غزل که سرشار از تصویرهای تخیلی و شاعرانه است، نباید در برداشت‌های تاریخی یا جغرافیایی ما را به خطا بیندازد. صباحی خود در جایی دیگر که می‌خواهد تصویری نزدیک‌تر به واقع از بیدگل ترسیم کند- و تا نپنداری که مقصود از آن، دهی است از دهستان ابرج در بخش اردکان شهرستان شیراز در یک فرسخی جنوب مائین ییلاق فارس (فارس‌نامه ناصری، ص ۱۵۲۵)^۶- در قطعه‌ای بلند سروده است: ...

توسن عزم را کنی گر رام	به تماشا سوی عراق از فارس
قدمی چند بیشتر بخرام	چون به کاشان رخت فتد زآنجا
بینی آنجا یکی خجسته مقام...	یک دو فرسنگ چون گذشتی از آن
دشت و جو لعل‌گون زمردفام	نام آن بیدگل کش از گل و بید
وز گل آن کنی چو استشمام...	یابی از بید آن چو استظلال
(دیوان صباحی، ص ۱۹۵-۱۹۶)	

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



البته امروز به دلایلی چند، نه از آن کاریزهای پر آب خبری است و نه از آن دشت‌ها و مزارع سرسبز و درختان متراکم چندان اثری.

دوره‌های رشد

بی‌گمان صباحی در کودکی و شاید شیرخوارگی پدر را از دست داده و تحت سرپرستی مادر، پای به عرصهٔ نوجوانی و مدرسه نهاده است و چنین برمی‌آید که وی، نخستین آموزش‌های زندگی را از دامن و کنار مادر گرفته است. او خود در مرثیه‌ای که پس از مرگ مادر سروده، در خطاب به وی گفته است:...

ناچار بایدم به فراق تو خو گرفت

چون نیست چاره‌ای ز قضای مقدرم

دیدم به ظلّ شفقت تو تربیت همی

ناشسته لب ز شیر پدر رفت از سرم

سوی حقم تو راه نمودی سزد اگر

خواهان مغفرت به تو از لطف داورم

ای مام مهربان نکنم نوحه بر تو چون؟

چون نیست در جهان ز تو کس مهربان‌ترم

(همان، ص ۱۱۷)

و به سائقهٔ ذوق خدادادی از همان نوجوانی بدون آنکه به طور ویژه از استادی درس شعر و شاعری آموخته باشد، به سان بیشتر یا همه شاعران به خط شعر افتاده است. وی در اصل، شاعری خویش را مدیون و مرهون استادی ندانسته و خود در تصویر این رویداد گفته است:

بی‌ساز و برگ و همدمی از خامی طمع

نفکنده ابر تربیتی سایه بر سرم

باغی که از سحاب بهاری نمی نیافت

افتاد هم‌چو گرد به دنبال کاروان

خودرو نهالی‌ام که شدستم ثمرفشان

روید به جای لاله و گل خار و خس در آن

صبحاحی بیدگی
پیشاهنگ نام‌آور
دورهٔ بازگشت ادبی



نخلم به اقتضای طبیعت کشیده پر نیرو مرا به پرورشی نیست در جهان...
(همان، ص ۱۲۲)

چیزی که بعدها دوست و مراد او، آذر بیگدلی هم بدان اعتراف کرد و در
چکامه‌ای خطاب بدو سرود:

... ای هم‌سبق تو عقل اول وی هم‌نفس تو صبح دویم
ای رسته ز منت معلم معلومات تو بی‌تعلم...
(دیوان آذر بیگدلی، ص ۹۳)

پس از دامن مادر، مراحل آغازین دانش‌آموزی صباحی و استادان او در دانش‌های
رایج به جز شعر به درستی روشن نیست. اختر گرجی، شاعر و نویسنده عصر قاجار
و معاصر صباحی درباره او گفته است: «حاجی سلیمان به اکثر علوم رسمی مربوط،
سیما فن ریاضی مسلّم عهد خود بوده است.» (تذکره اختر، ص ۱۲۰) چنان‌که
ابوالحسن خان غفاری کاشانی، نویسنده معاصر او نیز گفته است: «در فن شاعری،
بی‌بدیل؛ در علم ریاضی، ضرب‌المثل بودند.» (گلشن مراد، ص ۴۱۶)

می‌دانیم که بیدگل در عصر صباحی، دارای مدرسه علمیه بوده و عالمان بزرگی
در آن زمان و در آن سامان زندگی می‌کرده‌اند که صباحی، خود نام شماری از آنان
را به بهانه نظم ماده تاریخ وفاتشان در دیوان خود آورده است مانند ملا محمد
جعفر بیدگلی (م ۱۱۸۱ هـ) (دیوان، ص ۲۱۵) که گفته شده است وی از شاگردان
شیخ بهاءالدین محمد اصفهانی صاحب کتاب کشف اللثام معروف به فاضل هندی
و از اساتید و مشایخ اجازه مرحوم ملا مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ هـ) و از نیاکان شاعر و
نویسنده عصر مشروطه، ملا عبدالعلی موبد بیدگلی بوده است. (ر.ک: مجله
کاشان‌شناخت، ش ۲، ص ۲۶) همچنین ملا عبدالکریم کاشانی (م ۱۲۰۱ هـ) (دیوان،
ص ۲۱۴)، ملا محمد (م ۱۱۸۲ هـ) (همان، ص ۲۶۰)، شیخ ابوالقاسم (م ۱۱۹۷ هـ)
(همان، ص ۲۳۹)، میرزا ابوتراب (م ۱۱۸۷ هـ) (همان، ص ۲۷۸) آقا صالح (م ۱۱۹۷ هـ)
(همان، ص ۲۸۶) که در برابر آنچه از وصف صباحی نسبت به او برمی‌آید، از
حکما بوده است:

آنکه بود از رشح جام او ارسطو جرعه‌خوار

آنکه بود از رشک بزم او فلاطون خم‌نشین

(دیوان صباحی، ص ۲۸۶)

نام این عالمان را چه بسا جز در *دیوان صباحی* در جایی دیگر نتوان یافت چه به دلیل تنگناهای معیشتی و وضعیت فرهنگی، اجتماعی سیاسی آن عصر — نابسامانی‌های سیاسی پس از مرگ نادرشاه و وضعیت طوفان‌زای پس از آرامش نسبی عصر خان زند — نام این بزرگان با خودشان به گور فراموشی سپرده شده و چنانچه آثاری هم از خود بر جای نهاده‌اند، دستخوش نابودی گشته و تنها نام و شخصیت شمار اندکی از آنان در دست‌نوشته‌ها به قید تاریخ درآمده است مانند ملا عبدالله بیدگلی که به گزارش معاصر او، ملا علی آرانی: «در مرتبه علم و عمل در عصر خود بی‌نظیر بوده خصوصاً در طریقه احتیاط در دین سرآمد جمیع افاضل عصر خود بوده است.» (رساله شرح الاحوال، ص ۶)

خطوط بر جای مانده از عالمان آن دوران در اسناد مربوط به عصر صباحی و پس از آن، نشان از رواج و روایی بازار دانش و هنر در این ناحیه کویری دارد؛ نیز وقف نامه‌هایی که بر اساس آن کتب و آثار علمی بر علما و طلاب قریه بیدگل وقف گردیده است. این معنی را می‌توان بر پایه اسناد موجود از بیش از یکصد سال پیش از تولد صباحی^۷ تا بیش از یکصد سال پس از مرگ او^۸ در بیدگل مسلم دانست. گذشته از این، سنت آموزش در این دوران به گونه‌ای بوده است که مکتب‌خانه‌های محلی به شیوه رایج زمان در هر محله‌ای استقرار داشته، عالمان بزرگ نیز در مساجدی که اقامه جماعت داشتند. حوزه درسی محدود و مختصری نیز با علاقه‌مندان به علوم ادبی و دینی داشته‌اند و شرکت در آن‌ها برای هر مشتاقی مجاز بوده است. اجمالاً انس صباحی با مراکز علمی و طلاب مسلم است چنان‌که ملا علی آرانی از طالبان علم در عصر شهرت صباحی گفته است: «حقیر در حیات آن مرحوم مکرر به خدمت او می‌رسیدم و به صحبت او فائز می‌شدم.» (همان‌جا)

صبحی بیدگلی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی

گفتنی است که ادعای اختر و غفاری و دیگران (سیری در شعر فارسی، ص ۱۵۳) مبنی بر مهارت صباحی در دانش ریاضی پذیرش بی چون و چرای آن، نخست اندکی دشوار می‌نماید اما با عنایت به اینکه فصول دانش مزبور در عصر شاعر و پس از آن از روی متن‌هایی مورد آموزش، بحث و نقاش علمی قرار می‌گرفته که تدریس آن‌ها در حوزه‌های علمی رواج داشته است، باری می‌تواند تا حدی قابل درک باشد به‌ویژه حوزه کاشان که حکیم ریاضی و فقیه اصولی، مرحوم ملا مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ هـ) معاصر صباحی پس از سه دهه تحصیل در اصفهان در محضر ملا اسماعیل خواجه‌ی (م ۱۱۷۳ هـ) بدان حوزه بازگشته و به برکت وجود او این شهر مملو از عالمان و مرکز طلاب دانش‌های رایج زمان شده است. (الفوائد الرضویه، ص ۶۷۰)

وجود آثاری در دانش ریاضی از عالمان برخاسته و برکشیده از این شهر و نسخه‌های خطی از آثار بزرگ ریاضی به کتابت دانشوران کاشان، نشان از پیشینه حضور این دانش در آن دوران‌ها دارد. (ر.ک: مقدمه شرح اصول اقلیدس، ص ۱۹-۳۲) آنچه بیش از هر چیز مهارت یا آشنایی صباحی را نسبت به این دانش به ذهن نزدیک می‌کند، به کارگیری برخی از اصطلاحات نجومی و ریاضی در سروده‌های اوست مانند این بیت که در آغاز قطعه‌ای برای دوست لاهیجانی خود آورده است:

صبا اگر گذری افتدت به لاهیجان

که هست میل در آنجا مرا چو زهره به حوت

(دیوان صباحی، ص ۱۸۶)

یا این بیت:

در زمان سعد کز تثلیث و از تسدیس بود

زهره را با مشتری مه را به خورشید اتصال

(همان، ص ۲۵۹)

یا این درخواست آذر که از وی خواسته است با بهره‌جویی از زیج، زایجه فرزند

نورسیده او را تعیین کند:

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



به سور و سوگ چو رسم است کآدمی افتد
 به فکر همدم دیرین به یاد یار قدیم
 بر آن شدم که دهم آگهی صباحی را
 از این عطیه که دیدم ز کردگار قدیم...
 ز اشک شادی و غم دیده رهی شناخت
 سطور اسطرلاب از جداول تقویم
 کنون تو زایجه از زیجشان برون آور
 که در کف است ز علمت کفایه^۱ التعلیم...
 (دیوان آذر بیگدلی، ص ۱۲۰)

آغاز شاعری

بر پایه اسناد موجود، پذیرفتنی است که صباحی پیش از آغاز دهه سوم عمر و حتی پیش از رسیدن عمر او به بیست در همان زادگاه خود گام‌های بلندی را در فن شاعری برداشته و شعر او در سنجه پختگی، شایستگی طرح در محافل ادبی و ثبت در سفینه‌های اهل ذوق را به دست آورده باشد؛ موضوعی که پس از یک محاسبه کوتاه قابل دستیابی است:

الف. صباحی در روزها و ماه‌های آغازین آشنایی با آذر از او درخواست تخلص شعری می‌کند:

ای زیب جهان زینت ایام از تو حاصل شده چرخ پیر را کام از تو
 خواهم به تخلصی کنی دلشادم تا آنکه برآرم به جهان نام از تو
 (دیوان صباحی، ص ۳۳۸)

ب. می‌توان دیرینه‌ترین سروده تاریخمند صباحی را ابیاتی دانست که در سال ۱۱۶۰هـ در فوت آقا مؤمن طیب گفته است:

پی تاریخ سال آن صباحی رقم زد مؤمن از دار فنا رفت
 (دیوان صباحی، ص ۲۲۹)

صباحی بیدگی
 پیشاهنگ نام‌آور
 دوره بازگشت ادبی



ج. آذر در شرح حال صباحی گفته است: «جوانی است فرشته سیرت، آدمی وش...» تا آنجا که می‌گوید: «اکثر اوقات با من انیس و تخلص از من دارد.» (آتشکده آذر، نیمه دوم، ص ۵۳۱) و در جایی صباحی را فرزند خود خوانده و گفته است: یکی صباحی و آن یک ولی محمد بیک

که این برادر و آن دیگری است فرزندم
(دیوان آذر، ص ۳۰۸)

... اکنون تو هم از من شنو این پند به منت

منت بود از پند پدر را به پسر بر
(همان، ص ۲۸۵)

د. تولد آذر به تصریح خود وی سال ۱۱۳۴ هـ بوده است. (همان، ص ۷۱۹) بنابراین در سال ۱۱۶۰ بیست و شش سال از عمر او می‌گذشته است. به طبیعت حال باید صباحی شش هفت سالی از آذر کوچک‌تر باشد و در سنین حدود بیست سالگی یا اندکی کم و بیش، ماده تاریخ آقا مؤمن طبیب را با تخلص اعطایی آذر، «صبحاحی» سروده باشد که آثار پختگی و استواری از آن به خوبی پیداست. اگر آغاز آشنایی صباحی با آذر را در همین سال یا کمی پیشتر از آن بدانیم، باید بگوییم که این دو تن در اوج شور جوانی یکدیگر را یافته‌اند.

به نظر می‌آید، پس از این آشنایی است که آذر بیگدلی مدتی در اصفهان و برهه‌ای در کاشان و زمانی در قم زندگی کرده و میان آن دو انس و الفتی شگفت بوده است و در محافل خصوصی و ادبی، سروده‌های خود را برای یکدیگر می‌خوانده‌اند. در زمان سکونت آذر در اصفهان صباحی به مدد او با محفل ادبی میر سید علی مشتاق آشنا می‌شود تا آنکه مشتاق در سال ۱۱۷۱ ق از دنیا می‌رود. محفل مشتاق، خاستگاه ایده بازگشت و پرورشگاه پیشاهنگان دوره بازگشت ادبی است. در این مقوله پس از این کمی سخن خواهیم گفت. به هر روی این مصاحبت‌های مستمر، دو شاعر را چنان شیفته یکدیگر ساخته که از پیوند استادی و شاگردی فراتر رفته، هر یک کمالات خود را مدیون مصاحبت آن دیگری شمرده است. صباحی در

قصیده‌ای که بعد از این از آن بیشتر یاد خواهد شد، در خطاب به آذر گفته است:

سرو چمن سروری آذر که بیاراست
رشح قلمش باغ هنر را به ثمر بر
ای تربیت پرتو حسن تو به من بیش
از مهر درخشان به بدخشان به حجر بر
گر در سخنم پرتو حسنی است هم از توست
هرچند کند جلوه معانی به صور بر

(دیوان صباحی، ص ۸۹-۹۰)

این سخنان را صباحی در پاسخ چامه‌ای سروده است که آذر برای او فرستاده و در آن گفته است:

صبح است صبا کوش که این نظم کنی گوش
و آنگاه زنی دامن همت به کمر بر
خود را برسانی به سر کوی صباحی
زان خاک کشی کحل بصیرت به بصر بر...

(دیوان آذر، ص ۲۸۴)

در جایی دیگر آذر، شیفتگی شگرف خود را نسبت به سروده‌های صباحی در نغمه‌هایی به دل‌انگیزی نسیم بدین گونه باز می‌گوید:

صبا بگو به صباحی که از نوای هزار هزار بار مرا به سخن‌سرایی تو
ولی ز زلف عروسان طبع آذر نیز دمد عبیر چو بیند گره‌گشایی تو
(همان، ص ۲۴۵)

عید است چه مانده‌ای صباحی به سرای

من بلبل و تو فاخته با من بسرای

از مهر و وفا و دوستداری بسرای

تا عمر نیامده است بر سر بسرای

(همان، ص ۳۹۵)

صبحی بیدگی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی



همایون اول روز اول ماه اول سالم
 که با من شد صباحی در صباحی آن صبحی زن
 صبحی صحبت شعر و صباح آغاز فروردین
 صباحی همدمی کز صبح دارد پاکتر دامن
 گرفته دست هم ما و صباحی رفته در باغی
 نشیمن کرده در پای درختی سبزه پیرامن...

(همان، ص ۱۲۸)

صبحی نیز پاسخ این مایه شوریدگی و شیدایی را با نغمه‌های مشتاقانه و دل‌انگیز فراوانی داده است؛ وی در جایی در وصف مراد خود سروده است:

افتاد رهم به سوی باغی آسوده ز قیل و قال مردم
 دیدم بزمی پر از ریاحین گل جسته به همگنان تقدّم
 آمد ز ایوان صاحبم یاد بگذشت آهم ز هفت طارم
 آذر که صریر خامه او آموخته زهره را ترنّم

در مورد این قصیده بلند بعد از این سخن به میان خواهد آمد.

باید دانست که آذر تا سال ۱۱۹۲ ق- یعنی همان سال وقوع زلزله ویرانگر که افراد خانواده صباحی را در کام خود کشید- در کاشان سکونت داشته و تنی چند از بستگان او از جمله برادرزاده اش کاظم بیک در این حادثه جانخراش جان داده‌اند. آذر پس از این واقعه رخت به خاک قم کشید و تا سال ۱۱۹۵ ق، در آن دار الامان زندگی می‌کند و از آنجا رخت به دار بقا می‌کشد. صباحی در این دو سه سال از طریق ملاقات‌های گاهگاهی و مکاتبه‌های شاعرانه الفت خویش را با مراد خود پاس داشته و گاهی از دوری او شکوه کرده است:

ای بی تو غمین و با تو شادان خلق کاشان و مردم قم
 افکند خدا مرا ز حسرت از انجمن تو چشم انجم
 خونابه دل خورم که رفتم از خلد برین نخورده گندم...

(دیوان صباحی، ص ۱۱۳-۱۱۵)

همچنین وی را در مورد این جدایی، مثنوی سوزناکی است که حکایت از ژرفای ارادت او نسبت به آذر دارد؛ در ابیاتی از آن سروده است:

صبحاحی من همان مرغ اسیرم که بی آذر ز جان خویش سیرم
فروزان بود از او تا بزم کاشان هزارش طعنه بودی بر صفاهان
کنون از کنج زندانم دهد یاد که باشد خالی از آن سرو آزاد...
(همان، ص ۳۱۳)

و در جایی دیگر در فراق مراد خود خطاب به او سروده است:

خدايگانا ديگر نمانده تاب فراق من و فراق تو زين بيشتر خدا نکند
گهی نمی گذرد تا ز محنت حرمان به خون دیده تن خسته ام شنا نکند
دمی نباشد تا شحنة جدایی تو که بندبند من از یکدگر جدا نکند...
(همان، ص ۶۵-۶۶)

زلزله ۱۱۹۲

شدت این حادثه ویرانگر و گستره زیانبار آن به حدی زیاد بوده که به ناحیه وسیعی از اصفهان و کاشان و ری آسیب فراوان وارد آورده است. میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی که از نزدیک شاهد واقعه بوده آن را بدین صورت گزارش کرده است:

«از جمله وقایعی که در اواخر این سال اتفاق افتاد، وقوع زلزله کاشان و بعضی از بلاد عراق^۹ است. کیفیت آن حادثه آنکه در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر ذیقعده الحرام، آخر آذر ماه جلالی نیم ساعت به طلوع صبح مانده، زلزله عظیم در کاشان و اصفهان و قم و بعضی از محال ری اتفاق افتاد. چون در کاشان شدت این سانحه بیشتر از سایر بلاد مذکور بود، عدد متوفیات آنجا از بلده و بلوکات به هشت هزار کس رسید. حاجی لطفعلی بیک شاملو متخلص به آذر... در آن ایام در کاشان متوطن بود. در وقتی که چند نفر از منسوبان و متعلقان مشارالیه با کاظم بیک نام برادرزاده اش در زیر خاک مانده خیر باد هستی نموده بودند، نایره این رباعی از کانون درون آن جناب زبانه کشیده، به طریق بدیهه فرمودند:

صبحاحی بیدگی
پیشاهنگ نام آور
دوره بازگشت ادبی

شد زلزله‌ای که نیست شد هست زمین
 بس سرو روان که گشت پابست زمین
 مردم به فغان آمده از جور سپهر
 من خاک به سر می‌کنم از دست زمین^{۱۱}
 (دیوان آذر، ص ۳۹۱)
 آذر جز این رباعی، ناله‌های دیگری هم در این حادثه سر داده است. از جمله این رباعی:

در صبحدمی که کردمی نافله‌ها شد سوی جنان روان ز جان قافله‌ها
 دیدم به یکی چشم زدن کاشان را از زلزله شد عالیه‌ها سافله‌ها
 (همان، ص ۳۵۷)

عبدالرحیم کلاتر ضرباتی در تاریخ کاشان که آن را در سال ۱۲۸۷ هـ یعنی ۹۵ سال پس از این واقعه نوشته، آورده است: «تقریباً یکصد سال قبل بعد از آنکه سه چهار شبانه روز متوالی باران بارید... در نیمه شب که همه کس به خواب بود، زمین متزلزل شد و کل خانه‌ها را شکسته و خراب کرد و قریب نصف مردم هلاک شدند.» (تاریخ کاشان، ص ۲۰۷)

صبحاحی در این حادثه بیشتر افراد خانواده خود را از دست داد. بی‌گمان یکی از سوزناک‌ترین مرثیه‌هایی که در این واقعه سروده شد، همانا مرثیه صباحی است. برای نشان دادن ژرفای احساسی که در این مرثیه نهفته است، ابیاتی از آن را در اینجا می‌آوریم.

گلرخانم بی‌سبب از من برآشتند باز
 رخ ز من یکبارگی این بار بنهفتند باز
 رفت راز رفتگان من به خاک و ماندگان
 انجمن کردند و راز خود به هم گفتند باز
 تازه گل‌های مرا دیگر شکفتن نیست حیف

گلستان‌ها ور نه پژمردند و بشکفتند باز

نازک‌انم را به صد زحمت برآوردم ز خاک

رخ ز چشمم همچنان در خاک بنهفتند باز...

(دیوان صباحی، ص ۱۷۴)

چنان‌که بیشتر اشاره شد، آذر پس از واقعه زلزله به قم رفت و سه سال بعد در سن شصت و یک سالگی درگذشت. حادثه مرگ آذر بر شاخسار طبع صباحی و دیگر یاران او نشست و با لرزش آن، چکامه‌های پر احساسی را به حاصل آورد که پرداختن بدان‌ها این نوشته را به درازا می‌کشد، تنها به یکی دو نمونه در اینجا بسنده می‌شود. صباحی در نامه منظومی که پس از مرگ آذر به دوست دیرین مشترکشان، هاتف اصفهانی نوشته و در کنار ستایش هاتف از اندوه خود بر مرگ آذر او را آگاه کرده، آورده است:

رفت تا آذر از جهان که بر او	بیند ایزد به چشم غفاری...
در گلویم گره کند گریه	خنده کبک‌های کهساری
نوک خارم خلاند اندر چشم	چهره شاهدان گلزاری...
تویی انباز من در این ماتم	دانم آن را گزاف نشماری
هر دو زاریم از غم و باید	کرد بر حال زار هم زاری
بیتکی چند کردم از موزون	کرد نیروی مدح تو یاری

(همان، ص ۱۴۷)

چنان‌که هاتف نیز از غم آذر در تب و تاب افتاده، اما دل به همدمی و هم‌نفسی صباحی بسته تا مگر غمش فرونشاند.

... اگر به یاد غریبان این دیار برآید

حدیثی از لب شیرین و بذله‌گوی صباحی

بگو که هاتف محنت نصیب غمزده تا کی

شبان تیره نشیند در آرزوی صباحی

صبحاحی بیدگی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی



به جان رسیده ز رنج خمار دوری و خواهد
صبحی از می انفاس مشکبوی صباحی
(دیوان هاتف، ص ۱۳۱)

هاتف را در مرثیه و ماده تاریخ آذر چکامه‌ای است با این مطلع:
بلبل گویای این باغ آذر از دور سپهر لب فرو بست از نوای زندگانی آه آه...
تا آنکه گوید:
چون سوی جنت به پرواز آمد اندر ماتمش
بر فلک رفت از دل و جان گدا و شاه آه
کلک هاتف از پی تاریخ سال رحلتش
زد رقم از بلبل گویای این باغ آه آه
صبحی در مرثیه آذر، ترکیب‌بند بسیار بلیغی دارد که به دلیل اشتغال آن بر نکات
برجسته بلاغی سزاوار است در محافل ادبی مورد توجه و تأمل اهل ذوق و هنر
سخنوری قرار گیرد:

سحر فلک چو دم سرد از جگر برزد
مرا نسیم سحر دامنی بر اخگر زد...
نفس گسیخته جغدی زبان به نوحه گشاد
شکسته بال غرابی ز آشیان پر زد
بگفت: آنچه تو گویی به گوش زیبق ریخت
بگفت آنچه تو گویی به دیده نشتر زد
چه گفت؟ گفت که آذر ز دست ساقی مرگ
هنوز دور به او نارسیده ساغر زد...
چه گفت؟ گفت که آذر مضیق دنیا را
فرو ز پایه خود دید و خیمه برتر زد...
(دیوان صباحی، ص ۱۶۹)

صبحاحی یک دو بیت کوتاهی در ماده‌تاریخ آذر بدین صورت دارد:
 آذر که شفیع او پیمبر بادا هم محفل او ساقی کوثر بادا
 تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت: جاوید جنان محفل آذر بادا «۱۱۹۵»
 (همان، ص ۲۱۴)
 وی قطعۀ کوتاهی در بیست و یک بیت نیز در مرثیه و ماده‌تاریخ آذر بدین مطلع
 سروده است:

سپهر فضل و جهان کمال، آذر آن
 که یافت زینت از او دین و زیب از او دنیا...
 برون شد او ز جهان من ز هم‌رهی ماندم
 به خون خوبش در این داوری دهم فتوا
 مرا ز دوری او به ز مرگ چیزی نه
 اجل بیا و بین صدق من در این دعوی
 به صحن گلشن فردوس کرد چون مسکن
 به زیر سایه طوبی گرفت چون سکنی^۱
 نوشت کلک صباحی برای تاریخش
 مقام آذر بادا به سایه طوبی
 (همان، ص ۲۸۷-۲۸۹)

به هر روی بنا به سنت روزگار که زندگی فاصله‌ای میان دو نقطه است که باید
 روزی به سر آید، صباحی سه سال بعد به داغ مرگ دوست دیگرش هاتف مبتلا شد
 که در سال ۱۱۹۸ از دنیا رفت؛ باز هم مرثیه‌ای دیگر تا مگر آتش حرمان را با
 گوارای شعر زلال و سحر حلال خود فرو نشانند:
 سخندان جهان افروز سید احمد هاتف

که دُرّ نظم او آویزه گوش جهان بادا
 شب آمد روز عمرش را ز دور آسمان ناگه
 چو شب پیوسته یارب تیره روی آسمان بادا...

به آیین دعا گفتا صباحی بهر تاریخش

که: یارب منزل هاتف به گلزار جهان بادا

(همان، ص ۲۱۲)

وفات

سرانجام این شاعر برجسته قرون را نیز زمان به سرآمد و به سرای جاوید شتافت. آنچه مسلم است صباحی زمان جلوس فتحعلی شاه قاجار یعنی ۱۲۱۲ هـ ق را درک کرده است.^{۱۲} (چراغان، ص ۴۳) بنابراین نباید به دنبال زودتر از این تاریخ به سراغ وفات این شاعر رفت. بر این پایه، تمامی کسانی که وفات او را ۱۲۰۶ (حدیقه الشعرا، ۹۸۸/۲؛ الذریعه، ۲۸۰/۸؛ نیز مجمع الفصحا، ۸۱۳/۲) یا ۱۲۰۷ هـ (تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۱۷۴؛ مکارم الآثار، ۱ و ۳۱۳/۲) نیز یادداشت‌های استاد همایی بر مجمع الفصحا، ص ۱۹۰) نوشته‌اند، به اسناد واقعه توجه نکرده‌اند، میر عبداللطیف خان شوشتری که کتاب خود را در ۱۲۱۶ هـ به پایان برده (تحفة العالم، ص ۲۶۶)، در مورد مرگ صباحی گفته است: «چندی قبل فوتش مسموع شد.» (همان، ص ۲۲۱)^{۱۳} بر این پایه مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی را چنین گمان رفته است که فوت صباحی در سال ۱۲۱۵ ق اتفاق افتاده است در حالی که تا اینجا باید گفت سالی میان ۱۳۱۲ و ۱۳۱۶ ق، اما بی‌گمان سال ۱۲۱۸ ق (سیری در شعر فارسی، ص ۱۵۳؛ گنج سخن، ۱۶۱/۳) که برخی گفته‌اند پشتوانه‌ای برای آن نیست، اختر گرجی از مولانا سحاب فرزند هاتف اصفهانی، ماده‌تاریخی بدین صورت نقل کرده است:

غرض کلک سحاب از بهر ضبط سال تاریخش

رقم زد: آه کز ملک فصاحت شد سلیمانی

(تذکره اختر، ص ۱۲۰؛ نیز رک: دیوان سحاب اصفهانی، ص ۳۰۰)

این بیت که سالیان دراز بر روی سنگ قدیمی قبر صباحی نقر شده بود، به گونه نگاشته شده برابر می‌شود با سال ۱۲۰۷ هـ ولیکن چون این تاریخ برابر اسناد یاد شده راست نمی‌آید، می‌توان احتمال داد که مولانا سحاب برای تطبیق با تاریخ «کز» را

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



«که از» نوشته و کز خوانده باشد، بنابراین برابر می‌شود با ۱۲۱۳ هـ که به ظن قریب به یقین، همان تاریخ فوت صباحی است. تاریخی که سال‌ها پیش از این، بعضی از دوستان از روی دست‌نوشته‌های صاحب این قلم در نوشته‌های خود به نقل آورده‌اند^{۱۴} و هم اکنون قول پذیرفته در نگاه نگارنده همین است و بدین صورت این شاعر بزرگ عصر بازگشت پس از مراد خود هجده سال زیست و برابر محاسبه‌ای که گذشت عمر او هنگام مرگ، دو سه سالی از هفتاد گذشته بود.

حرفه اصلی صباحی

باید دانست که اگرچه چکامه‌های صباحی از اوج قدرت خان زند تا سال‌های آغازین سلطنت دومین شاه از دودمان قاجار نقل محافل بود و ثبت دفاتر به‌ویژه سروده‌هایش در مورد ماده تاریخ وقایع همه جا بر سر زبان‌ها بود و حتی شعر او به افسانه‌های درباری (ر.ک: دیدار با اهل قلم، ص ۳۳) راه یافته و در نگارش‌های درباریان هم جای خود را باز کرده بود (ر.ک: تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۵۷؛ المآثر و الآثار، ص ۱۲۴؛ قمقام زخار، ص ۸۰۴) اما شغل اصلی او در دوران عمر کشاورزی بوده است آن هم زراعتی نه چندان اربابانه و پردرآمد که خود گفته است:

نظر چو کردم دیدم ز کارهای جهان

پس از تجارت شغلی به از زراعت نیست

چه انتفاع ز کار زراعتش باشد

چو من کسی که به دست اندرش بضاعت نیست

(دیوان صباحی، ص ۱۸۵)

اگر چه همواره به عنوان شاعر مشهور و مطرح در دوره حیات خود و پس از آن از وی یاد می‌شود و مدایحی نیز در شأن برخی از شاهان و حاکمان وقت در سروده‌های او به چشم می‌خورد، هیچگاه مانند برخی از شاعران به اصطلاح مورخان، ملازم رکاب نبوده و نامش به عنوان شاعر درباری جایی ثبت نشده است، و او خود به صراحت در مقایسه با خاقانی گفته است:

دربان دری مرا ندیده او کرده مکان به صدر خاقان

(همان، ص ۱۳۷)

گویا موضوع بدین گونه بوده است که وقتی گزارشی از یک واقعه سیاسی یا اجتماعی در محافل خبری آن زمان طرح می‌گردید، موضوع به محافل ادبی هم کشیده می‌شد و شاعران و سخنوران هر کدام هنر خود را در ثبت تاریخ آن در قالب چکامه‌ای به نمایش می‌نهادند و به اقتضای زمان، چکامه‌های سروده شده به دست مورخان درباری می‌رسید و منشیان با سبک و سنگین کردن آن‌ها بر حسب مایه دانش دبیری خود و ارزش سروده ارسالی، دست به انتخاب می‌زدند چنان‌که صاحب گلشن مراد در تاریخ زندیه در جایی از کتابش در نقل واقعه مرگ علیمрад خان زند و جانشینی جعفر خان آورده است: «تاریخ وفات نواب غفران نشان "علیمрад" را جمعی از شعرا به نظم آورده‌اند از آن جمله افصح الشعراء المتأخرین، حاجی سلیمان متخلص به صباحی در این مصرع یافته که: "جسم علیمрад ز تخت روان فتاد" و همچنین در قصیده‌ای که جناب صباحی در تاریخ جلوس نواب استظهار الدوله، محمد جعفر خان در سلک نظم کشیده^۱، به اصفهان به خدمت آن جناب فرستاده بود، تاریخ وفات نواب غفران نشانی نیز در آنجا مندرج است به این ترتیب:

نوشت کلک صباحی: ز قصر سلطانی علیمрад برون شد نشست جعفرخان»

(گلشن مراد، ص ۲۹۱)

این ماده تاریخ که به راستی سخت استادانه پرداخته شده است، پس از ارسال تقریباً در متن و ذیل هر کتابی که بدین واقعه پرداخت، ثبت شد. (مجممل التواریخ، ص ۴۹۴؛ تاریخ زندیه، ص ۴۹-۵۰؛ تاریخ گیتی‌گشا، ص ۲۶۰) شرح این بیت چنین است که «قصر سلطانی» به حساب ابجد برابر است با ۵۵۰ و هر گاه «علیمрад» را که برابر است با ۳۵۵ از آن برداری و «جعفرخان» را که برابر است با ۱۰۰۴ بر آن بیفزاییم حاصل آن ۱۱۹۹ می‌شود که همان سال مرگ علیمрад زند و آغاز حکومت

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



جعفرخان است. همچنین این بیت شگفت در تاریخ مرگ کریم‌خان زند و آغاز شاهی فرزند او ابوالفتح خان:

رقم زد صباحی ز ایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد^{۱۶}
توضیح این بیت نیز مانند بیت گذشته است بدین صورت که هر گاه «کاوس» را که برابر است با ۸۷ از «ایوان شاهی» که برابر است با ۳۸۴ کم کنی و «کیخسرو» را که برابر است با ۸۹۶ بر آن بیفزایی، رقم ۱۱۹۳ به دست می‌آید که همان تاریخ مرگ کریم‌خان و شروع شاهی ابوالفتح خان است.
به راستی صباحی یکی از برجسته‌ترین استادان این فن در تاریخ ادبیات فارسی به شمار می‌رود و در آن تردیدی نیست.

صبحاحی از زبان کسانی که او را دیده‌اند

۱. میر عبداللطیف خان شوشتری: درباره او گفته است: «وی را جودت طبع و استقامت سلیقه به کمال و در شاعری قدوه امثال و به معارف ذوقی خبیر و در سخنوری و سخن‌سنجی بی‌نظیر بود. از بدایت حال، به شعر و شاعری علم و از موزونان دیگر و شعرای دیگر پای‌کم نبود و در قصاید و تاریخ و صنعت لف و نشر مرتب و قطعه‌بند بی‌همال بود. در عتبات عرش درجات با او صحبت داشته‌ام، صحبت و مجلس‌آرایی او دلپذیر و در اشعار عاشقانه با اعظام شعرا هم صغیر نساخته^{۱۷} و وارسته مزاج و پیوسته به خوشوقتی و ابتهاج به سر می‌برد...» (تحفة العالم، ص ۲۲۱)

۲. ابوالحسن خان غفاری کاشانی: شخصیت صباحی را چنین به قلم آورده است: «ساحت ضمیرش منبع معانی و پیرایه فکر بکرش فصاحت سحسانی، بزرگ و کوچک این طبقه او را سر خیل سخنوران می‌دانستند و در هر انجمن از عقد مسلسل منظومات فصاحت آیاتش مرسله‌ها به گردن شاهد تعریف می‌یستند زیرا که در فن قصیده‌گویی که از اهم مشکلات شاعری است، بر همگنان لوای تفوق افراشته و از متأخرین، احدی در این فن قدم در عرصه برابری او نگذاشته بود و

همچنین در فن مرثیه‌گویی نیز طبعش را کمال اعتلا و جمهور سخن‌سنان و عبارت‌فهمان اگر در آن شیوه، محتشم ثانی‌اش خوانند، به‌جاست.» (گلشن مراد، ص ۴۱۶)

بزرگانی که از میان شاعران معاصر صباحی با وی معاشر بوده یا او را دیده‌اند نیز فراوان بوده‌اند، بعضی از آنان با زبان نظم پاس همدمی نگه داشته، وی را وصف کرده، به ثنای او پرداخته‌اند که به نمونه‌هایی از آن‌ها در اینجا اشاره می‌شود:

۳. هاتف اصفهانی: پیشتر اشاره شد که هاتف، دوست و هم‌صحبت صباحی بوده و این دو از دلدادگان آذر بیگدلی بوده‌اند و هر دو را در وصف یکدیگر سخنانی در قالب منظوم است از جمله هاتف در قصیده‌ای شصت و شش بیتی، در مدح صباحی گفته است:

گفتم ای شاه‌دان گل رخسار	که نبینید زرد رخساری
نیست ز اهل هنر کسی کامروز	به شما باشدش سزاواری
جز صباحی که در سخن او راست	رتبه‌سروری و سالاری...
نیست عیسی و گشته از نفسش	روح در قالب سخن ساری...

(دیوان هاتف، ص ۵۹-۶۰)

۴. فتح‌علی خان صبا: شاگردی صبا در محضر صباحی، قولی است که جملگی بر آن‌اند. در عظمت مقام ادبی صبا باید مقالتی به گستردگی این مقال پرداخت، تنها در اینجا به نمونه‌هایی از حق‌شناسی او نسبت به استادش بسنده می‌شود:

صبا را قصیده‌ای است در مدح صباحی قریب به هفتاد بیت که از شاهکارهای ادبی به شمار می‌رود؛ برخی از ابیات او چنین است:

همانا به نوشین لب من گزیدی
زمین‌بوس درگاه نحریر کامل
سلیمان ملک فصاحت صباحی
که امری است فیاض و بحری است باذل...

بود فکر بکر تو ذکر مجالس
بود نقل عقل تو فضل افاضل
لبت معضلات فلک را مفسّر

دلت مشکلات زمین را مسهّل...

(دیوان صبا، ص ۲۹۲-۲۹۵)

صبا را قصیده دیگری است با دو مطلع در هفتاد بیت که در آن سروده است:

تعوید حوادث زمانه	جز نام خدایگان نبینم
استاد سخن سرا صباحی	کز نظم قرین آن نبینم...
در پیش ضمیر رمز دانست	اسرار قدر نهان نبینم...
بحر کرم تو را کرانی	چون دریای گمان نبینم...

(همان، ص ۳۳۶-۳۴۰)

و در جایی دیگر در قصیده بلندی با ردیف نام صباحی در چهل بیت گفته است:

صفوت صبح است یا صفای صباحی	طلعت مهر است یا لقای صباحی
معجز انفاس روح پرور عیسی است	وام ز انفاس جانفزای صباحی...
خون به دل افکنده آهوان ختن را	غیرت کلک عبیرسای صباحی
ناطقه و سمع داده جذر اصم را	خامه و فکر گره گشای صباحی

(همان، ص ۵۱۱-۵۱۳)

۵. **سحاب اصفهانی:** سحاب که فرزند هاتف، یار همیشگی صباحی است، به

گمان قوی هم در محافل ادبی به همراه پدر شرکت می کرده و گوش به سروده های صباحی می سپرده و هم چه بسا در مهمانی های متقابل صباحی و هاتف حضور به هم می رسانیده است و به هر روی، چیزهای فراوانی از او دیده یا می دانسته است.

وی در قطعه ای که ماده تاریخ وفات شاعر را نیز با خود دارد همان که بر حسب گزارش پیش گفته بر نخستین سنگ مزار وی حک شده بود بدین گونه ارادت خود را به ساحت صباحی نشان داده و سروده است:

صبحی بیدگی
پیشاهنگ نام آور
دوره بازگشت ادبی



هزار افسوس از حاجی سلیمان صباحی آن
 که صبح معرفت را بود رایش مهر تابانی
 دریغ و درد از آن گنج حقایق آن که بود او را
 درون، بحر گهرزایی برون ابر در افشانی...
 سخن کوتاه تا وضع سخن شد نامد و ناید
 جهان را بی سخن چون او سخن سنجی سخندانی...
 جهان نظم زین پس رو به ویرانی نهاد آری
 جهان ویران شود در وی نباشد چون جهانبانی
 (دیوان سحاب اصفهانی، ص ۳۰۰)

مزار صباحی

مرحوم میرزا محمدرضا و صاف بیدگلی، مقبره صباحی را به همان گونه که ما در جوانی خود فراوان دیده بودیم، با این عبارات وصف کرده است: «... و مقبره چهار ستونی در سمت شرقی این محله "دربریگ" واقع است... و سنگ تاریخ خوبی که در حاشیه آن سنگ ماده تاریخ وفات اوست، کنده شده و نصب است. (چراغان، ص ۴۳) بی گمان این بنا به حرمت مقام شاعر پس از وفات او بر مزارش ساخته شده و و صاف آن بنای آجری چهارستونی یا چهارطاقی^{۱۸} را پس از حدود نود سال از تاریخ بنای آن دیده و گزارش کرده و ما آن را بیش از یکصد و پنجاه سال آن را همچنان استوار مشاهده می کردیم. پس از انقلاب به منظور بهسازی به کلی تخریب گشته، بارگاه شکوهمندی در خور شأن شاعر بر جای آن ساخته شد که هم اکنون مزار و مشهد صاحب دلان در کنار زیارتگاه امامزادگان علیهم السلام است و چونان علمی سرافراز، نگاه مشتاقان را به سوی خود فرامی خواند.

بازماندگان صباحی

پیشتر به واقعه زلزله ویرانگری اشاره شد که شاعر افراد خانواده خود را در آن از

فصلنامه
 کاشان شناخت
 شماره ششم
 بهار و تابستان ۱۳۸۹



دست داد، اما اینکه آیا وارث دیگری پس از این حادثه از او مانده یا نه، نگارنده را اکنون دسترسی به آگاهی درست درباره آن نیست؛ می‌دانیم که بازه زمانی میان زلزله در ۱۱۹۲ هـ و مرگ صباحی در ۱۲۱۳ بیش از بیست سال بوده است و او خود تصریح به بنای عمارتی نو برای خویش در سال ۱۱۹۵ هـ^{۱۹} یعنی سه سال پس از زلزله نموده و در جایی هم اشاره به مرگ یکی از فرزندان در زلزله کرده و گفته است:

دو طفل به چهره، شمع، آن مشعله، این

افکننده به جان شیونم آن، ولوله این

هر یک ز برم شدند از حادثه‌ای

از زلزله رفت آن و از آبله این

(دیوان صباحی، ص ۳۳۷)

وصاف بیدگلی در گزارش خود در سال ۱۳۱۰ هـ نزدیک به یک سده پس از درگذشت صباحی از عالمان و کدخدایان محله دربرگ بیدگل از تنی چند با عناوین عالیجاه مقرب الحضرة امیرزا سلیمان خلف مرحوم آلطفعلی و عالیجاه امیرزا حسن خلف مرحوم آلطفعلی مزبور و عالیجاه امیرزا مظفر خلف امیرزا سلیمان... ذکرى به میان آورده، سپس تصریح کرده است که اینان از اولاد مرحوم صباحی بیدگلی‌اند. (چراغان، ص ۴۲)

از زمان نوجوانی به یاد می‌آورم که خانواده‌هایی داعیه انتساب سببی یا نسبی در آران و بیدگل با مرحوم صباحی داشتند که در این زمان فرصت پی‌جویی برای نگارنده نیست، چنانچه عزیزانی که این یادداشت‌ها را می‌خوانند به هر طریق آگاهی از نوادگان این شاعر بزرگ داشته باشند و به صورت مستند، نویسنده را از آن آگاه سازند، راه تکمیل این یادداشت‌ها همچنان باز است و اینکه درجایی از قول و نوشته شادروان نظام وفا آمده است که: «وصاف بیدگلی، شعرهای مرا تصحیح می‌کرد و می‌فرمود تو باید نگذاری جای مهدی وفا^{۲۰} و سلیمان صباحی در خانواده خالی بماند...» (ر.ک: مجموعه آثار نظام وفا، ۱۷۱/۲) تا این زمان و جهش برای این بنده روشن نشده است.

صبحاحی بیدگلی
پیشاهنگ نام‌آور
دوره بازگشت ادبی



صبحاحی و دوره بازگشت ادبی

چون یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های شعر صباحی، رنگ‌آمیزی و هویت ساختاری دوران کهن شعر فارسی است، درنگی کوتاه در این مقوله روا می‌نماید:

می‌دانیم که پس از انقراض صفویان و روی کار آمدن افشاریه و به خصوص زندیه در نیمه دوم قرن دوازدهم دگرگونی معناداری در روش سخنوری راه یافت و زمره‌ای از گویندگان و صاحبان ذوق در رویارویی با سبک هندی که راه افراط در پیش گرفته بود، تجدید شیوه استادان کهن پارسی‌گوی را خواستار گشته بر آن پای فشردند. اگرچه کسی نمی‌تواند نقطه آغاز این خیزش را به روشنی نشان دهد، صورت جدی آن را در جمعی که کاروان سالار آن میرسیدعلی مشتاق اصفهانی است، می‌توان مشاهده کرد. میرسیدعلی از طبقه سادات اصفهان بود و در شیوه قدما به طرز گویندگان عراق و فارس توجه داشت. مشتاق در حدود ۱۱۷۱ ق بدرود حیات گفت ولیکن جمعی که به دور او گرد آمده بودند تا پایان عمر خود با یکدیگر در ارتباط بودند. چهره‌های شاخص این گروه عبارت بودند از: آذر بیگدلی، صباحی بیدگلی، شهاب ترشیزی، هاتف اصفهانی، عاشق اصفهانی، نصیر اصفهانی، رفیق اصفهانی و... پافشاری این گروه، مکتب و دوره بازگشت را پایه‌گذاری کرد.

نگارنده را در زمان حاضر سر آن نیست که در این مقوله درنگی به تفصیل داشته باشد که بزرگان با گستردگی تمام بدین موضوع پرداخته‌اند و چیزی را فرو گذار نکرده‌اند. (ر.ک: تحول شعر فارسی، ص ۱۷۹؛ سیری در شعر فارسی، ص ۱۵۱ به بعد) تنها به مناسبت موضوع، به دو نکته در این مقطع تاریخی اشاره می‌شود: یکی وفاداری صباحی به شیوه یاد شده تا آخر که آن را به راستی طریقه خود و دوستان خود دانسته بود، وی در چکامه بلندی که برای دوست ادبی‌اش رفیق اصفهانی سروده، به شدت بر مخالفان خود در این شیوه تاخته و دل‌بستگی خود را به شیوه پیشینیان نشان داده است:

شکایتی است ز اینای روزگار مرا

تویی به درک وی الحق در این بساط، حقیق...

رساند بانگ فضیلت به چرخ و شناسند
 سهیل را ز سُها و سهیل را ز نعیق...
 زبان طعنه گشایند بر بزرگانی
 که شعرشان به دو شعری^۱ بود به رتبه شقیق...
 بود طریقه ما اقتفای استادان
 به یاوگی نرسد طعنه بر هدای طریق
 (دیوان، ص ۱۹۳-۱۹۴)

چیزی که آذر به صورتی والا آن را نسبت به صباحی اعتراف کرده است:
 نونغمه، قمری چمن جان صباحی آنک
 سرو ریاض نظمش از انفاس نامی است
 پوسیده استخوان حریفان رفته را
 جان داد و این نشانه یحیی العظامی است
 تا حرف در فصاحت بصری و کوفی است
 تا بحث در صباحت مصری و شامی است
 صبحت نه شام باد که نامت صباحی است
 عیشت مدام باد که لطف مدامی است
 (دیوان آذر، ص ۲۶۹-۲۷۱)

بی‌گمان پختگی سبکی در شعر صباحی مرهون ممارست پیگیر در آثار سخنوران
 گرانمایه و دیرآهنگ در شعر پارسی است، حقیقتی که تمامی شاعران دوره
 بازگشت، نخست از آن گرانبار گشته، سپس داعیه‌دار عرصه سخنوری شده و
 بی‌گمان آن را گام‌ها به پیش برده‌اند. صباحی که به قول شادروان بهار در زمینه
 قصیده و غزل، داد فصاحت داده است (بهار و ادب فارسی، ۵۵/۱) در قصیده‌ای در
 یکصد و پنج بیت در ثنای امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است:

گلشنی دیدم عیان در وی نهالان ارم

وادیی دیدم روان در وی غزالان تتار...

وادی چون عنصری و ازرقی در وی روان
 گلشنی چون انوری و فرخی در وی هزار...
 از رفیقان منزلی دیدم گروه اندر گروه
 وز حریفان محفلی دیدم نگار اندر نگار
 منزلی آنجا سنایی لامعی را همزمان
 محفلی مختاری آنجا با معزی می‌گسار...

(دیوان صباحی، ص ۸۱-۸۲)

چنانچه به یادکرد شواهد این حقیقت پردازیم، سخن آنچنان به درازا می‌کشد که از حد مقاله‌ای بیرون می‌زند، به ناچار به یکی دو مورد برای نمونه در اینجا بسنده می‌شود: در مورد همین قصیده‌ای که ذکرش رفت و اشاره شد که مضامین آن ثنای سرور پروا پیشگان امام علی علیه السلام است، می‌بینیم که عنصری شاعر پرآوازه سده پنجم (م ۴۳۱ هـ) قصیده‌ای با این مطلع سروده است:

نافه دارد زیر زلف اندر گشاده بی‌شمار
 لاله دارد زیر نافه در شکسته صد هزار
 خانمان از رنگ و بوی او همیشه چون بهشت
 روزگار از تار و پود او شکفته چون بهار
 چشم زی رویش نگه کرد اندر او لاله شکفت
 باد تا بویش به خود برکرد مشک آورد بار...

(دیوان عنصری، ص ۵۴)

منوچهری دامغانی شاعر همان عصر که تحت تاثیر عنصری بوده و هر شبی تا صبح، دیوان او را در نور شمع می‌خوانده^{۲۱} و قصاید خود را به اقتضای وی می‌سروده (دیوان منوچهری، ص ۱۳۸؛ قس دیوان عنصری، ص ۲۷۷) به پیروی از وی گفته است:

ابر آذاری برآمد از کنار کوهسار
 باد فروردین بجنبید از میان مرغزار

فصلنامه
 کاشان‌شناخت
 شماره ششم
 بهار و تابستان ۱۳۸۹



این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار
و آن گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار
خاک پنداری به ماه و مشتری آبستن است
مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیرخوار
و فرخی سیستانی (م ۴۲۹ هـ) در مدح محمد ابن محمود ابن سبکتگین گفته است:
مرحبا ای بلخ با می همراه باد بهار
از در نوشاد رفتی یا ز باغ نوبهار
ای خوشا آن نوبهار خرم نوشاد بلخ
خاصه اکنون کز در بلخ اندرون آمد بهار
هر درختی پرریان چینی اندر سرکشید
پرریان خرد نقش سبز بوم لعل کار...
(دیوان فرخی سیستانی، ص ۱۰۷)

یا قصیده‌ای بدین مطلع:
پشت من بشکست همچون پرشکن زلفین یار
اشک من بیجاده گون و چشم من بیجاده بار
هر زمان چشمم فشاند بر گل زرد ارغوان
هر زمان زلفش کند بر نسترن عنبر نثار
همچو بر سیم زدوده جعد او بر روی او
حلقه‌ها دارد ز عنبر بر سمن سیصد هزار...
(همان، ص ۱۶۹)

یا این قصیده پرآوازه در وصف داغگاه امیر چغانیان که به گفته عروضی
سمرقندی کار فرخی با این قصیده بالا گرفت (چهار مقاله، ص ۳۶-۴۰) و از خدمت
دهقانی در سیستان کارش به جایی رسید که در آن سوی جیحون^{۲۲} تا بیست غلام
سیمین کمر از پس او برنشستندی:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار
 خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی‌قیاس
 بید را چون پرّ طوطی برگ روید بی‌شمار
 دوش وقت صبحدم بوی بهار آورد باد
 حبّذا باد شمال و خرّمّا بوی بهار...
 (همان، ص ۱۷۵)
 و انوری، شاعر مشهور قرن ششم هجری در مدح علاءالدین محمود خراسانی
 سروده است:

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار
 ابر آذاری علم افراشت باز از کوهسار
 این چو پیکان بشارت بر شتابان در هوا
 و آن چو پیلان جواهرکش خرامان در قطار
 گه معطرّ خاک دشت از باد کافوری نسیم
 گه مرصّع سنگ کوه از ابر مروارید بار^{۲۳}
 پیداست که صباحی این سبک و سیاق را به خوبی فراگرفته و بر قامت مضامین
 بلند ولایی پوشانده و در مدیحت مولی سروده است:
 کرد از عهد جوانی یاد زال روزگار
 ساخت نو پیرانه سر پیرایه پیرار و پار
 ساقی دوران دگر آبی به جام خاک ری
 کآنچه اندر سینه پنهان داشت گردید آشکار
 پایکوبان بر نوای طوطی و درّاج، سرو
 دست‌افشان بر سرود قمری و بلبل چنار...
 (دیوان صباحی، ص ۷۴)

کارآگاهان سخن سنج سختگی سبک پیشینیان را همراه با تکامل در نرمی و روانی زبان پسینیان به روشنی در این قصیده و مانند آن درمی یابند. سنجش این معنا از سوی صاحب این قلم، مجالی گسترده تر می طلبد و می توان در فرصتی دیگر بدان پرداخت. نمونه دیگر، این سروده بلند عنصری در مدح نصر ابن ناصرالدین سپهسالار خراسان است با این مطلع:

نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر نز یکدگر و هر دو زده یک به دگر بر
نوروز جهان پرور مانده ز دهاقین دهقان جهان دیده اش پرورده به بر بر
آن زیور شاهانه که خورشید بر او بست آورد و همی خواهد بستن به شجر بر...
(دیوان عنصری، ص ۱۵۰)

که نظیر آن را امیرالشعرا، معزی نیشابوری (۵۲۰ هـ) در مدح امیرداد ابو شجاع حبشی بدین مطلع سروده است:

ای تازه تر از برگ گل تازه به بربر پرورده تو را خازن فردوس به بربر
عَناب شکر بار تو هر گه که بخندد شاید که بخندند به عناب و شکر بر
در سیم حجر داری و بر ماه چلیپا ماه تو به زیر اندر و سیمت به زبر بر...
(دیوان امیر معزی، ص ۲۲۷)

و با تفاوت اندکی در قالب غزل در سروده های ادیب صابر ترمذی (م ۵۴۶ هـ) بدین صورت آمده است:

هر گه که گل لعل بخندد به چمن بر
جز جام می لعل نشاید به دهن بر
من جامه گر از جور غم عشق دریدم
گل جامه ز جور که دریده است به تن بر
فریاد کند هر که به بیداد درافتد

فریاد ز رعد آمد و بیداد به من بر...

(دیوان ادیب صابر، ص ۲۸۴)

پس از شاعران این دوران که به نمونه‌هایی از سروده‌هایشان اشاره شد، در عصر بازگشت، نخست استاد و مراد صباحی، آذر بیگدلی را می‌بینیم با تأثیرپذیری از معزی و دیگران مضامین ولایی را در قالب قصیده‌ای بالغ بر هفتاد بیت با همین سبک و سیاق بدین مطلع سروده است:

ای باد شمالت چو گل آورده به بربر

لرزان ز نهالت دل هر برگ به بربر

از غیرت دندان‌ت و از خجالت رویت

لؤلؤست به بحر اندر و لاله است به بربر

از دُرُج دُرُت طعنه زند لعل به یاقوت

وز برگ گلت خنده زند گل به شکر بر

و در میانه این قصیده، اثرپذیری خود از امیر معزی را بدین بیت آشکار ساخته است:

پس خوانمت این تازه قصیده ز معزی

کای تازه‌تر از برگ گل تازه به بربر...

جایی که دهد عرض هنر میر معزی

خود را چه بری عرض به اظهار هنر بر

بنهاد معزی رخ اگر بر در سنجر

یا شاعر دیگر به در شاه دگر بر

من پای نهم بر سر والی ولایات

گر شاه ولایت نهدم پای به سر بر

سلطان خراسان علی موسی جعفر

کارش به قضا جاری و حکمش به قدر بر...

(دیوان آذر، ص ۶۱-۶۵)

آذر بر همین ردیف و سبک، قطعه‌ای به صورت نامه‌ای منظوم برای فرزند ادبی خود صباحی فرستاده است:

صبح است صبا کوش که این نظم کنی گوش
و آنگاه زنی دامن همت به کمر بر
خود را برسانی به سر کوی صباحی
زان خاک کشی کحل بصیرت به بصر بر
او را دهی اول ز من این قطعه شیرین
کانباشته از وی نی کلکم به شکر بر
(همان، ص ۲۸۴)

و طبع صباحی نیز با دریافت این چکامه سراسر احساس به جوش آمده و
بی درنگ خامه برگرفته و نامه‌ای پرداخته و به خوبی از امتحان برآمده است:
همیشه وجد و طراوت نصیب گل‌هایی است
که تحت تریبت باغبان برآمده‌اند^{۲۴}
مطلع قصیده صباحی بدین صورت است:
دوشم که نمی‌ماند به شب‌های دگر بر
چشمم به سها طعنه همی‌زد به سهر بر
پشت سمک از موجه اشکم به تزلزل
تیر فلک از ناوک آهم به حذر بر
مشحون شب تاریک به رخشنده کواکب
چون مار سیاهی به سر گنج گهر بر
(دیوان صباحی، ص ۸۷-۹۰)

تا پایان قصیده که انصاف را سروده‌ای است بس زیبا و استادانه و کم‌نظیر:
نمونه دیگر معمایی است که منوچهری به نام شمع پرداخته و آغاز قصیده‌ای
بدین مطلع در ثنای عنصری سروده است:
ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن
جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند
 گویی اندر روح تو مضمهر همی گر در بدن...
 تو همی تابی و من بر تو همی خوانم به مهر
 هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
 اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن
 (دیوان منوچهری، ص ۷۹-۸۴)
 و صباحی در ثنای دوست و مراد خود قصیده‌ای بر همین سبک و سیاق در
 پنجاه و سه بیت با آغاز معمایی به نام قلم بدین مطلع سروده است:
 چیست آن مرغی که دارد دو زبان در یک دهن
 گاه، دمسازیش آیین گاه، غمّازیش فن
 هر که را دمساز بر دلخواه او ساز نوا
 هر که را غمّاز رسوا سازدش در انجمن...
 بیضه‌های گوهرین آرد چو طاووس سپهر
 آشیان وقتی که گیرد در کف فخر زمن
 سعدی دَور انوری دهر فردوسی عهد
 عنصری عصر آذر خسرو ملک سخن...
 (دیوان صباحی، ص ۱۳۲)

یا این قصیده انوری در ستایش اسب ناصرالدین و تخلص به مدیحت او:

ای زربین نعل آهنین سم	ای سوسن گوش خیزران دُم
ای باد صبا گرفته در گل	با آتش تو چو ساق هیزم
سیر تو به گرد خط ناورد	چون گرد سپهر سیر انجم...

(دیوان انوری، ص ۳۳۲)

و صباحی بدین سبک، چکامه‌ای سروده، ارمغان ساحت آذر می‌کند با این مطلع:

چون کرد بر این بلند طارم بر جای سمور جلوه قائم
داد آگهی ام نسیم و گفتم زد بانگ کسی که لاتنم قم...
تا آنجا که گوید:

لب بسته قماری از شکایت خاموش عنادل از تظلم
آمد ز ایوان صاحبم یاد بگذشت آهم ز هفت طارم
آذر که صریر خامه او آموخته زهره را ترنم...
و البته که طبع آذر با شنیدن این سرود دلنواز چونان شاخسار بلند سپیدار با نسیم
جان بخش چامه صباچی به جنبش آمده، بی درنگ می سراید:

چون انجمن سپهر از انجم شد پاک چو این جهان ز مردم
گیسو ببرید لیلی شب بر سوگ هر اختری که شد گم
تا آنجا که می گوید:

برخیز که قاصدی ز کاشان آمد قصدش زیارت قم...
هم داشت قصیده صباچی هم جست تو را نشان ز مردم...
گریان من و او ز گریه من آورد به گرد لب تبسم
کاین تازه قصیده صباچی است بشنو مکن این قدر تظلم...
(دیوان آذر، ص ۹۱-۹۴)

یا این قصیده خاقانی در مدح صاحب الجیش موفق الدین عبدالغفار:

ای نایب عیسی از دو مرجان وی کرده ز آتش آب حیوان
ای زهر تو دستگیر تریاق وی درد تو پای مرد درمان
از جام تو صاف نوش تر تیغ در دام تو صید خوارتر جان...

(دیوان، ص ۳۴۴)

صباحی بیدگی
پیشاهنگ نام آور
دوره بازگشت ادبی

و صباحی در مدح میرزا شفیع وزیر گفته است:

ای گشته عیان ز یک گریبان روی تو و روی ماه کنعان



سرگشته من و تو خضر وادی لب تشنه من و تو آب حیوان
 با زخم تو التیام، مرهم با درد تو التذاذ، درمان
 در میانه قصیده، الگوی خود را در سرودن آن بدین گونه فاش کرده است:
 در گفتن این مدیحه طبعم شد پیر و مقتدای شروان
 دربان دری مرا ندیده او کرد مکان به صدر خاقان

(دیوان صباحی، ص ۱۳۷ به بعد)

باری از این نمط سخن فراوان می‌توان گفت و شاهد بسیار آورد. در آغاز هم نگارنده را سر این مایه درازگویی نبود، تنها قصدم این بود که نمونه‌هایی آورده باشم تا دانشجویان به دنبال آن برخیزند و سخنان سخته پیشینیان را با سروده‌های پیشاهنگان دوره بازگشت بسنجند و باورم این است که به تکامل و اوج‌مندی سرایندگان عصر بازگشت خواهند رسید.

سخن پایان

صبحی و ثنا و رثای اهل بیت پیامبر(ص): بی‌گمان آنچه صباحی را جاودانه کرد، مرثیه‌ها و مدایحی بود که این شاعر بزرگ، ولایی در شأن اهل بیت پیامبر(ص) از خود به یادگار نهاد. موضوع صباحی و اهل بیت و عاشورا می‌تواند بهانه‌ای برای پژوهش‌های ادبی بهاوری گردد به‌ویژه تحلیل ادبی و سبکی ترکیب‌بند این شاعر در وقایع عاشورا که به واقع تکان‌دهنده و کوبنده است. بدین روی در مورد آن داوری‌های گوناگونی صورت گرفته است، کسانی با این ترکیب‌بند وی را محتشم ثانی شمرده‌اند و کسانی آن را از نظر استحکام بر سروده محتشم برتری داده‌اند (گلشن مراد، ص ۴۱۶) و هم اکنون نیز طبع کسانی را به جنبش می‌آورد تا به اقتضای وی بسرایند یا بر پایه آن تخمیس‌ها بسازند (همسفر آفتاب، ص ۱۵۲) با یادکرد دو سه بیتی از آن ترکیب‌بند بلند این نوشته را پایان می‌دهیم:

افتاد شامگه به کنار افق نگون

خور چون سر بریده ازین تشت واژگون

فصلنامه
 کاشان‌شناخت
 شماره ششم
 بهار و تابستان ۱۳۸۹



افکند چرخ مغفر زرین و از شفق
 در خون کشید دامن خفتان نیلگون...
 کند امهات اربعه ز آبای سبعة دل
 گفتی خلل فتاد به ترکیب کاف و نون
 آماده قیامت موعود هر کسی
 کایزد وفا به وعده مگر می کند کنون
 گفتم محرم است و نمود از شفق هلال
 چون ناخنی که غمزده آلایدش به خون
 یا گوشواره‌ای که سپهرش ز گوش عرش
 هر ساله در عزای شه دین کند برون
 یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب
 بر پادشاه تشنه لبان کرده سرنگون
 جان امیر بدر و روان شه حنین

سالار سروران سر از تن جدا حسین

(دیوان صباحی، ص ۱۶۰)

حال که سخن بدین جا رسید، خوش دارم خاطره‌ای را که سال‌ها پیش در پایان
 مقاله‌ای در معرفی و تحلیل کتابی از یکی از عالمان بزرگ این ناحیه، مرحوم ملا
 غلامرضا آرانی (م ۱۱۶۵ هـ) نوشته‌ام^{۲۵}، در اینجا نیز بیان کنم.

مرحوم ملا غلامرضا در سال ۱۱۹۲ هـ یعنی همان سال وقوع زلزله به دنیا آمده و
 در زمان رحلت مرحوم صباحی بیش از بیست سال از عمر وی می‌گذشته و آن
 مرحوم را به خوبی می‌شناخته است. وی در آخر کتاب ارجمند *جوامع الکلم* خود
 که در مقاله مزبور معرفی شده، آورده است: «یکی از شاعران گفت می‌خواستم
 ماده‌تاریخی برای مرحوم حاجی قاسم کاشانی، مرثیه‌سرای امام حسین علیه السلام
 که به تازگی وفات یافته بود، بگویم. همان‌طور که مشغول فکر بودم، مرا خواب

صباحی بیدگی
 پیشاهنگ نام‌آور
 دوره بازگشت ادبی

درربود در عالم رؤیا مرحوم حاجی سلیمان صباحی را که سال‌ها پیش وفات یافته بود، دیدم. گفت: می‌خواهی ماده‌تاریخ فلان کس را بگویی؟ گفتم: آری. گفت: به صفحه این دیوار نگاه کن، ماده‌تاریخ او آمده است. نگاه کردم نوشته بود: هست محشور با امام حسین(ع). از خواب بیدار شدم، حروف آن را حساب کردم، دقیقاً برابر بود با ۱۲۳۲ مطابق فوت سال آن مرحوم.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد
کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
(مثنوی، ۱۶/۱)

پی‌نوشت‌ها:

۱. صباحی، قصیده‌ای در این سفر برای دوستانش در کاشان سروده است. (ر.ک: دیوان صباحی، ص ۲۰۱)
۲. زنه‌ار ز شیراز بکش رخت صباحی... (ر.ک: همان، ص ۲۱ و ۶۰)
۳. به گواهی ملا علی آرائی، تنها در روستای مجاور آن «آران» چهل رشته قنات در زمان شاعر جاری بوده است. (رساله شرح الاحوال، ص ۲) و در بیدگل قنات‌های فراوانی در جریان بوده به حدی که نیمی از مردم آن به کشاورزی روزگار می‌گذرانده‌اند. (چراغان، ص ۱۷)
۴. تقریباً همه تذکره‌نویسانی که نامی از صباحی برده‌اند، او را از اعضای حلقه مشتاق اصفهانی دانسته‌اند.
۵. چراغان، ص ۴۳
۶. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه بیدگل
۷. برای نمونه، ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی و اسناد کتابخانه مجتهد الزمان بیدگلی، ص ۲۸-۲۹
۸. شرح قصیده حمیری از ملا محمدباقر بیدگلی نسخه خطی به کتابت میرزا عبدالباقی بیدگلی به سال ۱۳۰۲ق.
۹. اشارتی لطیف است به کتاب کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم از محمد ابن مسعود ابن محمد الزکی الغزنوی. (ر.ک: الذریعه، ۹۰/۱۸)
۱۰. مقصود عراق عجم است که شامل کرمانشاه، همدان، ری و اصفهان می‌شود. (ر.ک: فرهنگ‌نامه تطبیقی، ص ۱۰۸؛ نیز تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ص ۹۵)
۱۱. گلشن مراد، ص ۳۷۳

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره ششم
بهار و تابستان ۱۳۸۹



۱۲. دیوان، ص ۵۲-۵۷ و ۲۵۸
۱۳. اینکه صاحب الذریعه، سال ۱۲۱۵ را نسبت به تحفة العالم داده، برداشتی از عبارت یاد شده در متن است. (ر.ک: الذریعه، ج ۹/۲، ص ۵۹۱)
۱۴. سیمای کاشان نوشته حبیب الله سلمانى آرانى
۱۵. این قصیده ۵۱ بیت است و در دیوان صباحی (ص ۱۲۷-۱۳۱) آمده است.
۱۶. ر.ک: کریم خان زند، ص ۱۵۱؛ کریم خان زند و زمان او، ص ۱۲۳؛ تاریخ گیتی‌گشا، ص ۲۱۹؛ فارس‌نامه ناصری، ص ۱۵۲۵
۱۷. گویا واژه «نساخته» اصطلاحی باشد محلی به معنی خودساخته و آزاد.
۱۸. سقف یا گنبدی که بر روی چهار پایه بنا شده، چهار طرف آن باز باشد. (فرهنگ فارسی دکتر معین)
۱۹. این عمارت باد دایم مقصد اهل کمال = ۱۱۹۵ (دیوان صباحی، ص ۲۵۹)
۲۰. «مهدی وفا» جد مادری نظام وفا بوده است.
۲۱. تو همی تابى و من بر تو همی خوانم به مهر
هر شبى تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد اوستادان زمانه عنصرى
- عنصرش بی‌عیب و دل بی‌غش و دینش بی‌فتن
(دیوان منوچهری، ص ۷۹-۸۴)
۲۲. در مورد این قصیده، ر.ک: با کاروان حله، ص ۲۷ به بعد
۲۳. نیز برای دیدن قصایدی بر این سبک و سیاق، ر.ک: دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۴۸ و ۲۴۹؛ نیز دیوان امیر معزی، ص ۲۱۳ و ۲۱۷
۲۴. بیت از صابر همدانی است.
۲۵. آیینة پژوهش، شماره ۶۸، خرداد و تیر ۱۳۸۰ش، ص ۸۲-۸۵

منابع

- از صبا تا نیما؛ یحیی آرین پور، چ ۴، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۵.
- المآثر و الآثار؛ محمدحسن خان اعتماد السلطنه، افست، چاپ سنگی، کتابخانه سنایی، تهران، بی‌تا.
- تشکیده؛ حاجی لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، نیمه دوم تصحیح میرهاشم محدث، چ ۱، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷.
- با کاروان حله؛ عبدالحسین زرین کوب، چ ۳، جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.
- بهار و ادب فارسی؛ محمدتقی بهار، به کوشش محمد گلبن، چ ۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، بی‌جا، ۱۳۵۵.
- تاریخ اجتماعی کاشان؛ حسن نراقی، چ ۱، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۵.
- تاریخ زندیه؛ علی‌رضا ابن عبدالکریم شیرازی، مقدمه و تصحیح ارنست بئیر، چ ۱، گستره، تهران، ۱۳۶۵.
- تاریخ کاشان؛ عبدالرحیم کلانتر ضرابی، به کوشش ایرج افشار، چ ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- تاریخ گیتی‌گشا؛ محمد صادق نامی اصفهانی (میرزا محمد صادق موسوی)، تصحیح سعید نفیسی، چ ۲، اقبال، تهران، ۱۳۶۳.
- تحفة العالم؛ مر عبداللطیف خان شوشتری، به اهتمام صمد موحد، چ ۱، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۳.
- تحول شعر فارسی؛ زین‌العابدین مؤتمن، چ ۳، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۵.
- تذکره/ختر؛ احمد گرجی‌نژاد، به کوشش ع. خیامپور، سلسله نشر تذکره‌ها، تبریز، ۱۳۴۳.
- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران؛ محمدحسن خان اعتماد السلطنه، تصحیح میرهاشم محدث، چ ۱، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- چراغان؛ محمدرضا و صاف بیدگلی، به کوشش ایرج افشار، چاپ عکسی، فرهنگ ایران زمین، بی‌جا، ۱۳۵۸.
- حدیقه الشعرا؛ سید احمد دیوان بیگی شیرازی، تصحیح عبدالحسین نوایی، چ ۱، زرین، تهران، ۱۳۶۵.
- دیدار با اهل قلم؛ غلامحسین یوسفی، چ ۴، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲.
- دیوان؛ ابوالقاسم حسن عنصری بلخی، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، چ ۲، کتابفروشی سنایی، تهران، ۱۳۶۳.

- دیوان؛ ابوالنجم احمد ابن قوص منوچهری دامغانی، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، چ ۱، زوار، تهران، ۱۳۷۰.
- دیوان؛ افضل‌الدین ابراهیم خاقانی شروانی، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چ ۲، زوار، تهران، ۱۳۵۷.
- دیوان؛ اوحدالدین علی ابن محمد انوری ابیوردی، تصحیح مریس رضوی، چ ۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۲۲.
- دیوان؛ جلال‌الدین ادیب صابر ترمذی، تصحیح محمدعلی ناصح، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، بی‌تا.
- دیوان؛ حاجی سلیمان صباحی بیدگلی، به کوشش احمد کرمی، چ ۱، سلسله انتشارات ماه، تهران، ۱۳۶۵.
- دیوان؛ حاجی لطفعلی بیگ آذر بیدگلی، به کوشش سید حسین سادات ناصری و غلامحسین بیدگلی، چ ۱، جاویدان، تهران، ۱۳۶۶.
- دیوان؛ سید احمد هاتف اصفهانی، تصحیح وحید دستگردی، چ ۶، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۹.
- دیوان؛ سید محمد سحاب اصفهانی، به کوشش احمد کرمی، چ ۱، نشریات ما، تهران، ۱۳۶۹.
- دیوان؛ فتحعلی خان صبا، تصحیح محمدعلی نجاتی، اقبال و شرکا، تهران، ۱۳۴۱.
- دیوان؛ محمد ابن عبدالملک معزی نیشابوری، تصحیح ناصر هیری، چ ۱، مرزبان، تهران، ۱۳۶۲.
- الذریعة الى تصانیف الشیعه؛ محمدحسن آقا بزرگ تهرانی، چ ۲، دار الاضواء، بیروت، بی‌تا.
- رساله شرح الاحوال؛ محمدعلی (ملاعلی) آرانی، نسخه خطی به خط مؤلف، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۲۲۶.
- سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ؛ زین‌العابدین مراغه‌ای، چ ۱، مطبعة حبل المتین، بی‌جا، ۱۹۰۹م.
- سیری در شعر فارسی؛ عبدالحسین زرین‌کوب، چ ۳، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۱.
- شرح اصول اقلیدس؛ ملا محمدحسین نطنزی کاشانی، به کوشش و مقدمه محمود اخوان مهدوی و افشین عاطفی، چ ۱، نشر ذخائر اسلامی، قم، ۱۳۸۷.
- فارس‌نامه ناصری؛ حاج میرزا حسن فسائی، تصحیح منصور رستگار فسائی، چ ۴، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۸.
- فرهنگ سخنوران؛ ع خیامپور، چ ۱، تبریز شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان، ۱۳۴۰.
- فرهنگ فارسی؛ محمد معین، چ ۴، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰.
- فرهنگ‌نامه تطبیقی؛ علی‌رضا چنگکی، چ ۳، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۷.

- الفوائد الرضویه؛ عباس قمی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- فهرست نسخه‌های خطی و اسناد کتابخانه مجتهد الزمان بیدگلی؛ سید صادق حسینی اشکوری، چ ۱، نشر مجمع ذخایر اسلامی، قم، ۱۳۸۵.
- قمقام زخار؛ حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، چ ۱، اسلامی، تهران، ۱۳۶۳.
- قم‌نامه؛ سید حسین مدرسی طباطبایی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۶۴.
- کریم خان زند در زمان او؛ پرویز رجبی، چ ۲، کتاب‌های سیمرخ، تهران، ۱۳۵۵.
- کریم خان زند؛ عبدالحسین نوایی، چ ۲، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۶.
- کلیات چهار مقاله؛ عروضی سمرقندی، تصحیح محمد قزوینی، افست، چاپ لیدن، اشراقی، تهران، ۱۳۶۳.
- کلیات؛ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، تصحیح جهانگیر منصور بر اساس نسخه ۱۷-۱۳۱۶، شرکت انتشارات احیاء کتاب، تهران، ۱۲۸۴.
- گلشن مراد؛ ابوالحسن غفاری کاشانی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، چ ۱، زرین، تهران، ۱۳۶۹.
- گنج سخن؛ ذبیح الله صفا، چ ۸، ققنوس، تهران، ۱۳۶۷.
- لغت‌نامه؛ علی‌اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، دانشگاه: سازمان لغت‌نامه، تهران، ۱۳۴۸.
- مجمع الفصحا؛ رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، چ ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.
- مجمل التواریخ؛ ابوالحسن محمد امین گلستانه، به اهتمام مدرس رضوی، چ ۳، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- مجموعه آثار نظام وفا؛ به کوشش عبدالله مسعودی، چ ۱، خاطرات قلم، قم و کاشان، ۱۳۸۲.
- مکارم الآثار، میرزا محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، چ ۲، انتشارات کمال اصفهان، ۱۳۶۲.
- همسفر آفتاب؛ شهاب تشکری آرانی، چ ۱، اسوه، قم، ۱۳۸۸.
- یادداشت‌های استاد همایی در حاشیه مجمع الفصحا؛ جلال‌الدین همایی، به کوشش ناصرالدین شاه‌حسینی، چ ۱، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۸۵.